

# پژواک

بهار ۱۳۹۷

گاهنامه دانشجویی فرهنگی اجتماعی پژواک  
دانشگاه فرهنگیان، پردیس فاطمه الزهرا(س)  
سال چهارم / شماره هفتم  
قیمت: ۴۰۰۰ تومان



نو روز، نه نوروز  
یک وعده شاهانه  
سال نو، تصمیم نو  
سوختن، قصه شمع نیست...  
تیپوگرافی اقوام نوروزی  
معرفی کتاب  
اینستاگراف

درباره‌ی سال ۹۷ آن چه مهم است، این است که همه باید سخت کار کنند. امسال مخاطب همه‌ی آحاد ملت و از جمله مسئولین خواهند بود. همه باید تلاش کنند، همه باید کار کنند و محور هم عبارت است از تولید ملی. اگر چنانچه تولید ملی را همه تعقیب و دنبال‌گیری کنند، بسیاری از مشکلات اقتصادی، معیشتی و اجتماعی حل خواهد شد.

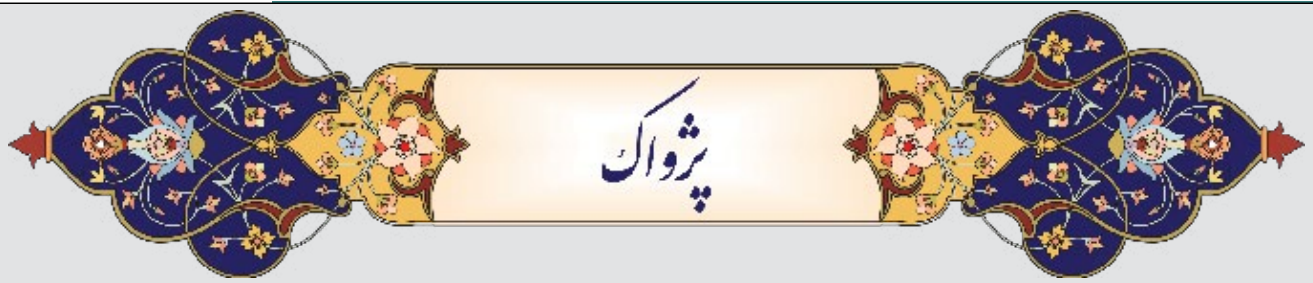
رهبر معظم انقلاب

۲۹ اسفند ۹۶



- نشریه دانشجویی فرهنگی اجتماعی پژواک
- پردیس فاطمه الزهرا (س) اصفهان سال چهارم / شماره هفتم
- صاحب امتیاز: کانون مطالعات اجتماعی تحت نظر کارشناسی فرهنگی





سخن سردبیر • ۴ بعد از سلام

هفت سین من «سین» ندارد اما... • ۵ نردبان آسمان

نوروز در فرهنگ ایرانی • ۶

سال نو، تصمیم نو • ۷ تاروپود فرهنگ

نوروز، نه نوروز • ۷

هر کسی را بهر کاری ساختند • ۸ نقطه ویرگول

داستان امید (۱) • ۹

اینستاگراف • ۱۰

اسکرین شات • ۱۱ تازه‌ها

سوختن، قصه شمع نیست... • ۱۲

تیپوگرافی اقوام نوروزی • ۱۳ بدون تعارف

یک وعده شاهانه • ۱۳

معرفی کتاب • ۱۴

تقد و بررسی فیلم «به وقت شام» • ۱۴ ذره‌بین

بررسی چگونگی تشکیل نهضت ملی شدن صنعت نفت • ۱۶

مصاحبه با جناب آقای دکتر میرهادی • ۱۷ زمان به وقت گفت‌وگو

Nowruz customs & traditions • ۲۰ نبض علمی

بی توجهی به زنگ هنر در مدارس کشورمان • ۲۱

• مدیر مسئول:

فائزه شجاعی

• سردبیر:

زهرا رنجبر

• مدیر اجرایی:

سارا امیری‌زاده

• هیئت تحریر: (به ترتیب حروف الفبا)

حمیده احسانی، سارا امیری‌زاده، مهسا بهرامی، مرضیه بهرامی، پرستو بهبهانی، منصوره حکمی‌فرد، محمدعلی خلاق، زهرا رنجبر، حمیدرضا عابدی، زینب عالیشان، کیوان کوراوند، فاطمه مطلبی، فرزانه میرزائیان

• ویراستار:

فاطمه مهدیه

• عکاس:

فاطمه حبیب‌اللهی، فائزه افتخار

• طراح جلد و صفحه‌آرا:

فرزانه میرزائیان

• کاریکا‌توریست:

زهرا قربانی

• گویندگان:

فاطمه مطلبی، فائزه معینی



ارتباط با ما

## به نام خدای بهار آفرین

با سلام و هزاران درود بر تمامی همراهان گرامی و دست اندرکاران عزیز.

خدا را شاکریم که باردیگر این افتخار نصیبمان گشت تا با ویژه نامه نوروزی در موسم بهار طبیعت و معنویت هم صحبت شما دوستان شویم. آمدن این فصل پربار را به همه تبریک می‌گوییم و با یقینی که در آن تردیدی نیست به شما مژده می‌دهیم که سال جدید، پرشکوه ترین سال زندگیمان خواهد شد.

بهار، پیام آور عشق و رویش است و با آمدنش دل‌ها سرشار از سرور و جان‌ها معرفت می‌یابد. بهار درس بزرگی را به ما می‌دهد و آن بهاری شدن قبل از بهار است و اطمینان به آینده‌ای سبز آن هم در دل سرما است. ما در نوروز امیدوار بودن به آمدن بهار را به یکدیگر تبریک می‌گوییم و کام خود را به خاطر یقین داشتن به آمدنش، شیرین می‌کنیم.

امید است تا امسال با پیروی از سخنان رهبر و حمایت از کالای ایرانی بهاری نوین را در اقتصاد تجربه کنیم و کتاب امسال را پربارتر از همیشه رقم بزنیم و امیدواریم تا با مدد بی‌همتای یکتا بتوانیم پرنورتر از قبل بدرخشیم و رضایت خاطر مخاطبین عزیز را فراهم کنیم. آموخته ایم که همواره آخرین کارمان بهترین باشد، پس همیشه راه برای بهتر شدن باز است. از این رو منتظر انتقادات و پیشنهادات شما هستیم.

پل ارتباطی ما با شما:



زهرا نجیبی

کارشناسی علوم تربیتی

پردیس فاطمه الزهرا اصفهان

@Pezhvak\_pfz







مرضیه بهرامی  
کارشناسی تربیت بدنی  
پردیس فاطمه الزهرا اصفهان

## هفت سین من "سین" ندارد اما...

آری!  
با آمدنِ هر بهار،  
شکوفه‌های دلم، به عشقِ یادشان می‌شکفد  
و مرغِ خیالم پَر می‌گیرد و بر بام احساس  
می‌نشیند.  
کرخه، چزابه، عین خوش،  
پاسگاهِ زید، پادگانِ حمید،  
کوشک، خرمرشهر،  
وهِ! چه بوی سیب می‌آید از این  
سرزمین.

من امشب اشتیاقِ گریه دارم  
تمام لحظه‌ها را می‌نگارم  
برای فصلِ رفتن، شور دارم  
هوای راهیان نور دارم

الهی!  
حول حائنا إلى أحسن الحال، بحقِ شهدا.  
«آمین»

«کانال کمیئل» سین ندارد اما!  
سکوی پرواز لب‌تشنگانی شد،  
که مقتل شان یادآور کربلاست...

«طلاییه» سین ندارد اما!  
سه‌راه شهادتش گواه رشادتِ مردانی ست  
که سبک‌بال، تا عرشِ اعلا، پرستو شدند  
...

«اروند» سین ندارد اما!  
ساحلِ خونینش، غواصانی را به خاطر دارد  
که در شب‌های عملیات، از سیم‌خاردار  
نفس،  
گذشتند و دل،  
به دریای بیکرانِ عشق و عرفان زدند...

«شلمچه» سین ندارد اما!  
سرداران بی‌نام و نشانی را به خاطر دارد  
که همچون مادرشان زهرا(س)،  
فدایی ولایت شدند و گمنام ماندند.

«دوکوهه» سین ندارد اما!  
ساختمان‌هایش، سحرگاہانی را به خاطر  
دارد که رزمندگان، با نوای دلنشین مناجات  
نورایی  
همدوش ستارگان، همپای فرشتگان و در  
کنارِ ماه، با خدا سخن می‌گفتند...

«فکله» سین ندارد اما!  
سجده‌های بسیجیانی را به خاطر دارد  
که با سربندهای سبز و سرخ،  
سرهایشان را به خدا سپردند و با ندای  
اعرلله جمجمتک، به دیدار معشوق شتافتند  
...

«شهرهانی» سین ندارد اما!  
سنگرهایش، زخمِ تنِ شقایق‌هایی را به  
خاطر دارد  
که در کربلای خمینی(ره)، با رمز «یازینب»،  
هر آنچه داشتند تقدیمِ حضرتِ ارباب  
نمودند...



## • نوروز در فرهنگ ایرانی

دکتر پری عطائی

سرپرست خوابگاه پردیس فاطمه الزهرا اصفهان  
دکتری جامعه شناسی فرهنگی

بر و خوشبو، «سیب» که میوه ای بهشتی نام گرفته است و نمادی از زایش است، «سمنو» این غذای تهیه شده از جوانه گندم که بخشی از آیین های باستانی پیشگفته را یادآوری می کند، «سنجد» که بوی برگ و شکوفه درخت آن نشان عشق و دلباختگی است. «سیر» که از دیر زمان به عنان دارویی برای تندرستی شناخته شده است. دانه های «سپند» (اسفند) که نامش به معنی «مقدس» است و دانه های به رشته کشیده آن زینت بخش خانه های روستایی و دافع چشم بد. ما بر این خوان آیینی می گذاریم که نور و روشنائی می تاباند، شمع می افروزیم که روشنائی و تابش آتش را به یاد می آورد تخم مرغ که تمثیلی از باروری است. کاسه آب زلال به نشانه همه آبهای خوب جهان و ماهی زده در آب، به نشانه تازگی و شادابی، نقل و شیرینی و دیگر چیزهایی که بنا به رسم خاص هر شهر و روستا و خانواده ای بر این خوان افزوده می شود. در بسیاری از خانه ها گذاشتن نمونه ای از غلات و حبوبات و هم چنین شیر و فرآورده های شیری به نشانه تضمین برکت خانه، متداول است. فراموش نکنیم که جشن نوروز از دیرینه ترین جشن هایی است که با وجود حوادث گوناگون هم چنان بر جای مانده است و تنها جشنی است که این اندازه در میان مردم مورد توجه بوده است.

و هر یک به خانه خود فرود می آیند و ده روزی، و به روایتی تا روز فروهر (روز نوزدهم) فروردین ماه در زمین به سر می برند.

تاریخ نویسان قدیم، به دفعات از آراستن خان ها و بامها در هفت روز نوروز سخت گفته اند که بازارها را از خوراکی ها و نوشیدنی و پوشیدنی ها و کالاهای دیگر پر می کنند و همه جا را آذین می بندند، چنان که شب به روز می پیوند و گویند که در این روزها مردم به کنار رودخانه ها و بر بام ها و بازارها می آیند و به جشن و شادی مشغول بودند. از جمله رسوم متداول گسترده سفره هفت سین است. درحقیقت مردم به عنوان شگون، هفت «سینی» از دانه هایی که برکت به سفره ها می آورد، می رویانند و بر خوان نوروزی می نهادند. به احتمالی، هفت «سین» می تواند بازمانده همین هفت «سینی» باشد و یا نمادی از «سبزه» و «سرسبزی». اگر در درازای زمان هفت «سینی» با هفت میوه یا

گل یا  
سبزی  
که با

«سین»  
آغاز  
می شوند

و هر کی  
نشانه ای  
از باروری  
و تندرستی  
هستند

تلفیق شده  
است، در آن  
باید جای  
پای ذوق  
لطیف ایرانی  
را جستجو کرد.  
«سبزه»، نو  
دمیده است و  
«سنبل» خوش

در روزگاران بس کهن در این سرزمین نیز هم چون بسیاری از سرزمین های دیگر گاه شماری بر مبنای «ماه» بود چون هر کسی می توانست با چشم خود بر شمارش روزهای آن بپردازد و دگر گونی های آن هم چون دگر گونی های خورشیدی نبود که آگاهی از آن در اختیار گروهی ویژه باشد. حتی در روزگاران بس کهن تر مردمان ساده دل، ماه را گرنامیه تر از خورشید می دانستند چون بنا به باور ایشان نورافشانی خورشید هر چند درخشان تر اما همپای ماه نیست چون ماه دل تاریکی شب را به روشنی می آراست، در حالی که خورشید زمانی می درخشید که روز روشن بود. بنا بر اسطوره های باستانی در طول سال دوازده تن از یاران اهریمن در کار جویدن و بریدن و برانداختن دوازده ستونی هستند که جهان را نگاه می دارند. در روزهای پیش از نوروز، وقتی که ستونها در شرف افتادن هستند یاران اهریمن به شادی این که کار نابودی جهان پایان یافته است، برای رقص و پایکوبی به زمین می آیند و چون باز می گردند، می بینند که همه ستونها مرمت یافته اند. نمادی دیگر از ستیز میان یاران اورمزد و یاران اهریمن و سرانجام پیروزی نیکی بر بدی در آغاز سال نو و در نوروز است. بنابر این آغاز سال و نوروز نمادی است از سالگرد بیداری طبیعت از خواب زمستانی و مرگی است که به رستاخیز و زندگی منتهی می شود و به همین مناسبت جشن مربوط به «فروهر» ها نیز بوده است. «فروهر» گونه ای از روان است و نوعی همزاد آدمیان که پیش از آفرینش مادی مردمان در آن جهان به وجود می آید. در دوران باستانی تر، عقیده عامه بر این بود که فقط پهلوانان دارای «فروهر» هستند. اما بعدها باورهای مردم این موهبت را شامل مومنان نیز کرد. اینان سالی یک بار در طلوع ماه فروردین (ماه فروهرها) به زمین باز می گردند







مهسا بهرامی  
کارشناسی علوم تربیتی  
پردیس فاطمه الزهرا اصفهان

## سال نو، تصمیم نو • نوروز، نه نوروز



محمدعلی خلاقی  
کارشناسی ارشد فیزیک  
دانشگاه دولتی نیشابور

در هیاهوی رفت و آمدها و شلوغی‌ها، کم‌کم از اواخر بهمن‌ماه متوجه تغییراتی در زندگی، طبیعت و رفتار آدم‌های دوروبرمان می‌شویم. از صدای بادهای گاه و بی‌گاه، از شور و نشاط گنجشکان، از ملایم شدن هوا، از کوتاه آمدن سوز روزها و شب‌ها، از تکاپوی آدم‌ها و خیلی چیزهای دیگر می‌توان به اتفاقی عظیم و شگرف در آینده‌ای نزدیک پی برد؛ این اتفاق همان آغاز فصل بهار، فصل شکفتن و نو شدن، است که ما ایرانیان این شروع نیکو را بانام نوروز می‌شناسیم، نامی که شنیدن یا به زبان آوردنش شعفی شگفت‌انگیز در دل‌ها به پا می‌کند و برق چشمان کودکان و گاهی بزرگسالان را نیز به دنبال دارد. ما ایرانیان به داشتن چنین جشن، مراسم و آئینی بسیار مفتخریم و البته این مراسم افتخار هم دارد؛ اما آنچه اهمیت دارد این است که بدانیم که ما به چه دلیل به این عید باستانی خود تا این اندازه می‌بالیم. بی‌شک درون‌مایه و فلسفه‌ی این مناسبت از ظاهر و مراسم‌های نمادین آن مهم‌تر است. از تجزیه و معنای کلمه‌ی «نوروز» می‌توان به معرفتی بالا نسبت به این موضوع نائل آمد. «نوروز» از ترکیب کلمه‌ی «نو» و کلمه‌ی «روز» حاصل شده است و می‌توان آن را به تعبیری روز نو نیز نامید و روز نو یعنی یک روز جدید و غیر تکراری؛ روزی که از هر جهت نو باشد و صرفاً به نو بودن خانه و لباس ختم نمی‌شود بلکه آنچه قابل توجه و تأمل است، نو شدن فکر، اراده و دیدگاه است که منجر به تغییرات اساسی در فعالیت‌های روزمره و به‌طور کلی زندگی آدمی می‌گردد؛ یعنی آن‌که با فرارسیدن نوروز، فرصتی بی‌بدیل برای انسان پدید می‌آید که با بهره‌گیری از این فرصت طلایی می‌توان زمینه‌ی پیشرفت‌های بزرگ زندگی را فراهم ساخت. اگر چنین نگرشی در روح و جان ما نهادینه شود، کم‌کم نه فقط عید نوروز بلکه به همه‌ی روزهای جدید زندگی با نگاهی خاص و ویژه نظر خواهیم افکند و از لحظه‌لحظه‌ی دقایق عمرمان حداکثر استفاده را برای رسیدن به اهدافمان استفاده خواهیم کرد؛ اما بدین‌سان عمل کردن باید از جایی آغاز شود و حتماً جامه‌ی عمل به خود بیوشاند و صرفاً به‌عنوان یک تئوری ایده‌آل در ذهن حبس نگردد تا منجر به پدید آمدن عاداتی پسندیده از جنس حرکت و نشاط و پویایی در ما انسان‌ها گردد.

نو روز و نه نوروز، می‌تواند آغاز حرکتی بزرگ باشد. پس بیایید از هم‌اکنون تصمیم بگیریم که به نوروز امسال با نگاهی ویژه‌تر از سال‌های قبل بنگریم و برای آن برنامه‌هایی از جنس پیشرفت و حرکت به سوی جلو داشته باشیم. به امید موفقیت‌های فراوان.

عید باستانی نوروز قدیم‌ترها یقیناً شادتر و خاطره‌انگیزتر بوده است چراکه کمتر لبی دیده می‌شد که تععرش رو به پایین باشد و کمتر دلی که با شیب مثبت بی نهایت نمودار غم‌هایش صاف از آسمان سر در بیاورد. چند روز بیشتر تا تحویل سال نمانده؛ سالی که به‌ظاهر پیام‌آور بهار و سرسبزی و شادمانیست، اما در باطن و در خاطره خیلی از انسان‌ها به بدترین و تنفرانگیزترین روزهای عمر تبدیل می‌شود، چند روزی که اوج اختلافات و تبعیضات طبقات مختلف اقتصادی نمایان می‌شود و آه از اعماق دل هر کودک بی‌بضاعتی بیرون می‌کشد و عرق شرم را بر جبین پدرانی که دخلشان با خرجشان نمی‌خواند، می‌نشانند... یادمان نرود ماهی‌های نارنجی که به‌دروغ قرمز معرفی کردندشان همیشه همان نوستالژی شیرین که در ذهن هامان تداعی می‌کنند نیستند، گاهی سبب تنفر یک کودک از هر چه ماهی می‌شود که قرار است تنگدستی پدرش را بیشتر از هر وقت دیگر به رخش بکشند.

این روزها که سال تمام می‌شود بیایید تمام کنیم شعار دادن‌ها و بزرگ حرف زدن‌ها را و به جایش بزرگ عمل کنیم یا عمل بزرگ کنیم، به‌هرحال از حرافی بهتر است. سر زدن به خانواده‌هایی که سالی که گذشت عزیزترین‌هایشان را با خود برد. سر زدن به بزرگترهایی که تنهایی بد اخلاقتان کرده، دل‌هاشان یخ زده از بی‌مهری فرزندان‌شان و در گوشه‌ی آسایشگاه‌ها روز را شب می‌کنند و خیلی‌هاشان یادشان رفته که عید یعنی چه.

عیادت از بیمارهایی که دل‌نازک‌تر از

گلبرگ‌های رز هستند؛ برای شادیشان

محبت هدیه ببریم و در نهایت

نشاندن خنده بر

لب‌های هر انسان

دیگری از زن و

مرد و کوچک

و بزرگ در

این روزها

از هر کار خیری

خیرتر است.





حمیدرضا عابدی  
کارشناسی علوم تربیتی  
پرویس شهید آیت نجف آباد

## هر کسی را بهر کاری ساختند

درآمد و مردی سبیل از بناگوش دررفته وارد شد و رو به مادر صادق کرد و بدون هیچ حرفی سگرمه هایش را در هم کشید و گفت: «زن خسته شدم دیگه، بلندشو بریم خونه، تا کی می خوای با این بچه بیای مدرسه. به زور که نمیشه چیزی رو تو مخ کسی کرد.»

مادر صادق با گوشه‌ی چادر روی خودش را از معلمان گرفت و با دندان‌های جلو محکم لب‌هایش را گاز گرفت تا شوهرش متوجه اشتباهش شود و بعد از اینکه عذرخواهی کرد دست صادق را گرفت و از کلاس بیرون رفت. فرشته‌ی نجات من با آن سبیل‌های دسته کتری خودش سند خوشبختی را امضا کرد و دیگر صادق و مادرش به مدرسه ما نیامدند.

به دلیل کمبود نیرو در روستاها تصمیم گرفتم برای تدریس به همین مناطق دورافتاده بروم و ظهر یکی از روزهای آبان که منتظر وسیله بودم، هجده چرخه‌ی نزدیکم ترمز کرد و گفت: «اگه میری شهر میرسونمت.»

منم که داغی هوا طاقتم را طاق کرده بود سوار شدم، معلوم بود زیاد سن ندارد و از شدت گرما عرق‌های پیشانی‌اش را با دستمال‌یزدی دور گردنش پاک می‌کرد. به شهر که نزدیک شدیم گفت: «منم مال همین جاها هستم. اما این کار باربری وقت برام نمیذاره که خیلی کم میام و میرم. الانم اومدم یه سر به نمم بزنم و دوباره برگردم.»

بهش گفتم: پس پدرت چی؟  
گفت: «عمرشو داده به شما چند سال پیش تو راه بندر تصادف کرد و مُرد.»

گفتم: خدا رحمتش کنه.  
با یه بغضی به عکس پدرش که به آینه‌ی جلوی ماشین آویزان شده بود نگاه کرد و گفت: «خدا بامر فرماید به درد درس نمی‌خورم، نداشت سیکلم رو بگیرم که من رو آورد تو کار ماشین سنگین و منم یه دل نه صد دل عاشق این کار شدم، خدا روشکر ماشینمون رو عوض کردم و الانم اگه اوس کریم بخواد تا قبل عید میرم سر خونه زندگیم.»

گفتم: مبارکه. به سلامتی و دل خوش.  
اول شهر که رسیدیم گفتم: اومممم. ببخشید نپرسیدم اسمتون چیه؟ من همین‌جا پیاده میشم.  
گفت: «کوچیک شما صادقم... به سلامت.»

در راه خانه داشتیم به خودم می‌گفتم که کاش همه‌ی خانواده‌ها مثل پدر آقا صادق می‌فهمیدن که هر بچه‌ای اهل درس و کتاب نیست، جامعه به‌غیر از دکتر و مهندس، راننده هم می‌خواد.

با اسکن کردن بارکد،  
فایل صوتی را دریافت کنید.



داستان به سال‌ها قبل برمی‌گردد، زمانی که هجوم سرهای بچه‌ها برای دیدن زدن از لای نرده‌های تنها پنجره‌ی اتاق نم‌زده‌ی کلاسمان، منعکس به حیاط مدرسه و یکی از کلاس اولی‌هایی شده بود که معلم می‌خواست او را از چادر مادرش جدا کند.

اصرار معلم و جمله‌های کلیشه‌ای او برای راضی کردن صادق نه تنها دردی را دوا نکرد بلکه اشک تماشای ریختن او دل مادرش را هم به رحم آورد تا شاید فردا بتواند او را برای حضور در جمع ما متقاعد کند. ساعت‌ها گذشت تا بالاخره با کمک سایر معلمان و مدیر مدرسه صادق با مادرش در کلاس درس روی نیمکت یکی مانده

به آخری کلاس کنار من نشست، آن قدر گوشه‌ی چادر مادرش را سفت گرفته بود که مدام دستان تر شده‌اش را به شلوار جینی که به تنش زار می‌زد می‌کشید تا خشک شود، گونه‌های خیس شده‌اش از رنگ مشکی پس‌زده‌ی

چادر به دستانش سرایت کرده بود و رد سیاهی انگشت‌هایش را تا نزدیک چانه می‌شد دنبال کرد. تا ماه‌ها این وضعیت سه‌نفری ما تکرار شد و با اینکه جثه‌ی چندبرابری مادر صادق جایی آن‌چنان برای من که در انتهای سمت راست نیمکت نشسته بودم باقی نگذاشته بود، اما چون بچه‌ی دل‌داری نبودم که به معلم برای وجود این شرایط اعتراض کنم، به اجبار خودم را به این حالت عادت دادم.

از مداد و پاک‌کنی که بی‌حواس زیر میز می‌افتاد و تا زنگ تفریح باید از آن چشم‌برنمی‌داشتم که مبادا یا گمش کنم و یا کسی آن را بدزد که با صدای زنگ بتوانم از خلوتی نیمکتمان استفاده کنم و برش دارم تا دست چپ بودن صادق که نوشتن تکالیف را برایمان دشوار می‌کرد، دیگر تحمل این وضعیت آزارم می‌داد و کفریم کرده بود. مادر صادق هم کم‌کم خودش را جزئی از کلاس دانسته بود و حتی معلم در دفترش حضور و غیاب او را هم لحاظ می‌کرد تا صادق احساس راحتی کند.

اوضاع درست‌شدنی نبود تا اینکه یک روز در کلاس به صدا

تا ماه‌ها این وضعیت سه نفری ما تکرار شد و با اینکه جثه‌ی چندبرابری مادر صادق جایی آن‌چنان برای من که در انتهای سمت راست نیمکت نشسته بودم باقی نگذاشته بود، اما چون بچه‌ی دل‌داری نبودم که به معلم برای وجود این شرایط اعتراض کنم، به اجبار خودم را به این حالت عادت دادم.





سارا امیری زاده  
کارشناسی علوم اجتماعی  
پردیس فاطمه الزهرا (س) اصفهان

علاقه‌ی اتاق من رو به سوی گل‌های سفید و صورتی فضای سبز حیاط پشتی باز می‌شد و من همه چیز را به هنگام تماشای گل و گیاهان دیده بودم.

نفس نفس زنان به آبخوری رسیدم. با چشمان تیز شده از میان دانش‌آموزانی که در محوطه بودند به دنبال دونفر مورد نظرم می‌گشتم. با صدای بلند به همه تذکر دادم که ساعت تفریح تمام شده است و تا الان باید به کلاس‌هایشان می‌رفتند. دانش‌آموزان با تعجب و ترس به سرتا پای به هم ریخته و البته بدون چادر نگاه می‌کردند. به گمانم اولین بار بود که پوشش و رفتارم را این قدر متفاوت می‌دیدند. کسی در محوطه نماد اثری از آن دو نفر نمی‌یافتیم. با نگرانی و عصبانیت به سوی آبخوری رفتم یک مشت آب به صورتم زدم و باقی‌اش را روی مقنعه‌ام ریختم. نسیمی به آرامی می‌وزید و جان را تازه می‌کرد و به خنک شدنم کمک می‌کرد. جنس مقنعه‌ام کرپ بود و لکه‌ی آب روی آن مشخص نبود پس با بی‌خیالی ۲ مشت دیگر آب روی سرم ریختم و نگاهم را به روبه‌رو داختم. جایی که با آن کودک بد رفتاری شده بود. باد بیشتر وزید و من گوش‌هایم را تیز کردم. صدای خش خش را آن سوی سکوها شنیدم. انگار سمباده‌ای به روی دیوار سیمانی کشیده می‌شد. برای لحظه‌ای فکر مادرانه از ذهنم رد شد. شاید بچه را روی زمین می‌کشیدند. آخر از پسر بچه‌ها هرکاری بر می‌آید. روزی که در این مدرسه مشغول به کار شدم؛ اعتقاد داشتم که ۲ حیاط آن هم به این بزرگی برایشان کوچک می‌نماید. می‌دانم مظلوم هم بین این پسر بچه‌های تخس و شیطان پیدا می‌شود که آزار نمی‌رساند بلکه آزار می‌بیند. به دنبال این اندیشه و یادآوری آن لحظه با شتاب به سوی آن طرف سکوها پریدم. صدای پاشن‌ی بلند کفش‌هایم در فضای آبخوری و حیاط می‌پیچید.

خنده‌ام گرفته بود درست عین بچه‌ها بودم گویی زمان به عقب برگشته بود و من در پی تعقیب دوست صمیمی آن روزهایم، آرزو بودم. شور و شوق آن روزها برای لحظه‌ای به قلب و جسمم برگشته بود که البته مواجه شدن با دو چشم سیاه ترسیده و گریان مقابلم تبدیل به درد شد. باز به گلویم چنگ انداختند. مظلومیت نگاهش تنم را به لرزه می‌انداخت...

## داستان امید<sup>(۱)</sup>

- رو به سوی من...  
درحالی که سرش را به شدت پایین انداخته بود، با صدای ضعیفی که گویی از ته چاه بیرون می‌آمد؛ گفت: «خب... این... من... اینو... این... مال دوستمه...»  
صدای لرزانش را به زحمت شنیدم، میچ دستش را محکم گرفت و پیچاند. طفلک مقداری به جلو کشیده شد. صورتش را احتمالا از درد به سمت دیگر برگرداند.  
- گفتم اونو بدش به من...  
به سختی داد کشید: ولم کن...  
قبل از جمع شدن بچه‌ها آن چیز کوچک را از دستش قاپید و با چابکی تمام او را هل داد.  
به دیوار برخورد کرد و به پهلو روی زمین نشست و برای جلوگیری از ضربه دستش را حایل صورتش کرد. با احساس دل پیچه‌ای در شکم چیزی به گلویم چنگ می‌زد. از جایی که ایستاده بودم صورتش مشخص نبود. آنقدر دستگیره‌ی پنجره را در دستم فشار داده بودم که دستم عرقی و بی‌حس شده بود. گزینده‌ی داد زدن را رد کردم و پنجره را به تندی بستم و به سمت صورت‌های آشنای اتاق چرخیدم. سرگرم پذیرایی از خودشان بودند، با لبخند ببخشیدی گفتم و با دست‌های قفل شده در پشت کمرم به سمت بیرون حرکت کردم. به محض خارج شدن از در و وارد شدن به راهرو آرامش ساختگی‌ام را رها کردم و با فکر صحنه‌ی بیرون پنجره جدی‌تر از همیشه به سمت حیاط پشتی شتافتم. ۵ دقیقه از پایان زنگ تفریح دوم می‌گذشت و بچه‌ها با جیغ و داد به سمت کلاس‌هایشان می‌دویدند. باید زودتر به آنجا می‌رسیدم. از کنار ساختمان شروع به دویدن کردم.

مورد

پنجره‌ی



با اسکن کردن بارکد،  
فایل صوتی را دریافت  
کنید.



## اینستاگرام





## اسکرین‌شات



### مسابقه

با خواندن کتاب قهوه سرد آقای نویسنده و کشف پاسخ معمای دوجمله‌ای این کتاب، برنده‌ی این شماره از نشریه باشید.  
پاسخ خود را به آیدی تلگرامی زیر ارسال کنید:

@PEZHVAK\_97







زینب عالیشان  
کارشناسی علوم تربیتی  
پردیس فاطمه الزهرا اصفهان

## سوختن قصه شمع نیست...

تانک را  
چشیدند تا  
طعم تلخ ذلت و  
حقارت را وطن نبیند. به راستی  
که روح الله اند؛ گمنامان نامدار.  
چه نشان و مدالی برتر از تکه استخوان‌ها  
و سربندهای فرورفته در خاک که از آن  
لاله‌ها می‌روید برای عروج به معراج‌الی  
الله. چه نگارگری تواند که به تصویر کشد رود  
سرد، تاریک و خروشان که نیمه شب دل به  
دریا زدگان را به حصار تند و خشن خود کشید.  
شاید هوس ساختن دشت سرخ لاله‌ها را در  
مقابل نگاه بعثیان داشت. اما اشک شوق و  
برق شادی در دیدگان وطن درخشید تا پس از  
سال‌ها تولد سی و چند سالگی اش را از خزر تا  
خلیج، از طلوع تا غروبگاه خورشید جشن بگیرد  
و یک صدا برایش کف زنند و چه سوزی داشت  
سرمایی که گرمش کرد طنین نمازها و نوای  
قرآن را. اینان فرشتگان روی کره خاکی بودند  
که رفتند تا بمانیم. اما بدان که تا ابدالدهر  
یاد و نامشان در این وطن سرافراز است و همه  
، سرخضوع و خشوع را بر تربت پاکشان  
فرود خواهند آورد و چه خوش  
گفت معمار کبیر انقلاب  
که «شهدا شمع  
محفل بشریت  
اند.»

عطر دل‌انگیز  
عشق می‌آید در  
کلبه‌ای که نه تنها خود  
گلی بود که ساکنانش خاکی بودند  
و به خاک غلتیدند تا وطن‌شان به خاک  
ننشیند. سوختن، قصه شمع نیست؛ افسانه‌ی  
آرش‌ها، سیاوش‌ها و رستم‌های این سرزمین  
است، موج نوین فهمیده‌های فهمیده‌ای است  
که ایستادند، پای کوبان شراب عشق  
الهی نوشیدند،  
بوی باروت  
و توپ  
و







کیوان کوراوند  
کارشناسی ریاضی  
مرکز امام صادق بهبهان



زهرارنجبر  
کارشناسی علوم تربیتی  
پردیس فاطمه الزهرا اصفهان

## • تیپوگرافی اقوال نوروزی

### • يك وعده شاهانه

روزی اربابی بگردا رو به سوی آشپز  
گفت تو امشب برایم قورمه ی سبزی بپز

در کنارش هم بزن یکدست کباب بر روی سیخ  
تا شود چشمان مهمان بر سر جایش چو میخ

آشپز فوری اطاعت کرد و گفتا او که چشم  
قورمه ای سازم به همراه کبابی من به چشم

چون برفت سبزی بیارد، دید سبزی را که  
نیست!

گوشت هم باید که بود آنجا ولی حالا که  
نیست!

چون بترسید آشپز، فکری برای چاره کرد  
با چنین فکری که کرد، ارباب را بیچاره کرد ...

با چمن زن او برفتا باغچه ی توی حیاط  
از اول تا انتهاش کرد علف در باغچه کات

پس به فکر افتاد که تا شاید بسازد یک کباب  
از ملاط لاستیک، چرخ چمن زن، گوشت ناب

«قورمه» و «لاستیک کباب» آماده شد بهر ناهار  
هر که خورد از آن ولو شد لاشه اش در یک کنار



با آمدن بهار و عید نوروز یکی از مسائلی که در ذهن آدمی تداعی می شود دید و بازدید های نوروزی می باشد. طبق تحقیقات گسترده توانستیم خانواده ها و اقوام را به چندین دسته طبقه بندی کنیم و در اختیار مخاطبین عزیز قرار دهیم تا با مطالعه آن بتوانید بهتر عمل کرده و با برنامه به استقبال مهمان ها روید.

دسته ای از مهمان ها از نسل ایلخانیان هستند به این صورت که شما در منزل نشسته اید و در حال تماشای تلویزیون می باشید که به ناگه زنگ خانه به صدا آمده و بعد از گشودن درب منزل با خیل عظیمی از افراد رو به رو خواهید شد. در واقع این دسته عادت دارند تا به صورت دسته جمعی و نسلی به مهمانی روند. این سنخ بسیار ویرانگر بوده و مانند زلزله عمل می کنند؛ بدون هیچ آمادگی به صورت چند ریشتری آمده و می روند و مشاهده شده گاهی اوقات تعدادشان بیشتر از استکان های موجود در خانه بوده است.

دسته ای دیگر اشکانیان نام دارند. این افراد چنان از بدبختی های خود و اطرافیان تعریف می کنند که نیاز است به جای آجیل تعارف کردن دستمال پخش کرده و برق ها را خاموش کنید و دقیقا تا زمانی که صاحب خانه را به حق حق نیاندازند دست بردار نیستند.

گروه دیگر مشهور به پولداریان می باشند که امروز در خانواده ها خیلی کم به چشم می آیند. شما می توانید از هدایا و عیدی های آنها تا آخر سال استفاده کنید و از شنیدن خاطرات خوب و خوششان حسرت بخورید. به هر حال حضورشان مسرت بخش بوده و بهتر است آجیل های خوب را برای این دسته کنار بگذارید.

دسته ای دیگر، لنگریان هستند این ها به اصطلاح گنکر می خورند و لنگر می اندازند. خیلی مراقب باشید تا جایی که امکان پذیر است با این مهمان ها رو به رو نشوید. مورد های زیادی ثبت شده که بیانگر این است که صاحب خانه کلید را به مهمان سپرده و خود به سفر نوروزی رفته اند. این صنف از دوستان فروردین آمده و اردیبهشت می روند و خطرناک تر از ایلخانیان هستند.

دسته ای دیگر، دسته چه خبریان هستند. این اقوام به محض ورودشان با پرسیدن چه خبر شروع به صحبت کرده و از مشرق تا مغرب جهان را گزارش می دهند و حتی خبرهایی را انتشار می دهند که هنوز به دست خبرگزاری فارس نرسیده است و بارها دیده شده خبرگزاری BBC جهت همکاری از آنها دعوت به عمل آورده ولی نپذیرفته اند. البته این افراد از نظر اقتصادی بسیار به صرفه اند زیرا از فرط سخن گفتن فرصت صحبت ندارند.

دسته ای دیگر که بسیار بزرگوار هستند؛ دسته ی فرهنگیان هستند اما نه اینکه گمان کنید این افراد همگی فرهنگی هستند. خیر، بلکه با فرهنگ می باشند. با آمادگی قبلی و تماس به مهمانی می آیند، زمان مناسبی را برای ماندن صرف می کنند و در خوردن آجیل حق تقدم را به تخمه ها و نخودچی می دهند. از همه مهمتر در کنارشان مطالب آموزنده زیادی را فرا گرفته و با استفاده از تجربیات ارزنده شان در سال جدید می توانید موفق تر عمل کنید. برای تمامی عزیزان چنین مهمان هایی را آرزو مندیم.



منصوره حکمی فرد  
کارشناسی علوم تربیتی  
پردیس فاطمه الزهرا اصفهان

## معرفی کتاب

نامه‌ها مختلف‌اند؛ برخی از آنها عاشقانه اند. اما بعضی‌هایشان (که شاید انگشت شمار هم باشند) هم عاشقانه‌اند هم عالمانه. نویسنده‌ی این سبک نامه‌ها آنقدر به فکر مخاطب خود هستند، که نمی‌توانند ببینند او دارد راه را اشتباه می‌رود و خوشبختی را از خود دور می‌کند. این نامه‌ها را نباید خواند، بلکه باید بلعید و در قلب جایشان داد. نامه‌ی ۳۱ نهج البلاغه از همین قشر است که هر دختر و پسر جوانی باید مزه‌اش را بچشد و بفهمد معنا و هدف واقعی زندگی هنوز هم همانی‌ست که علی (ع) به پسر خود گفت.

«فرزندم! این چنین باید بود» نام کتابی است که یکی از معروف‌ترین نامه‌های نهج البلاغه یعنی نامه‌ی ۳۱ را، به زبانی قابل فهم توضیح داده و حرف‌های حضرت را برای جوانان روشن‌تر می‌کند. حالا که جوان هستید این کتاب را بخوانید و تأثیر آن را در زندگی خود حس کنید.



نویسنده: اصغر طاهرزاده

ناشر: لب المیزان

نوبت و سال چاپ: هشتم، ۱۳۹۱

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه



فرزانه میرزائیان  
کارشناسی علوم تربیتی  
پردیس فاطمه الزهرا اصفهان

## نقد بررسی فیلم «به وقت شام»

نویسنده و کارگردان: ابراهیم حاتمی کیا  
بازیگران: بابک حمیدیان، هادی حجازی فر، پیر داغر، خالد السید، جوزیف سلامه، رامی عطالله، لیث المفتی، علی سکر، سامر خلیلی، محمد شعبان  
آهنگساز: کارن همایونفر، تدوین: مهرداد خوشبخت، فیلمبردار: مهدی جعفری  
محصول موسسه فرهنگی رسانه ای اوج

است. داعش، یعنی هراسی که این روزها، اغلب کشورهای بزرگ و کوچک درگیر آن شده‌اند.

واقعاً هستند، دارد. او پس از ساختن فیلم‌های «چ» و «بادیگارد» که هر دو منعکس-کننده‌ی مسأله‌ی روز دوران خودشان هستند، این بار اقدام به ساختن فیلمی درباره‌ی داعش نموده

ابراهیم حاتمی کیا، کارگردانی است که همواره از طریق ساختن آثار هنری و سینمایی به اتفاقات روز جامعه واکنش نشان می‌دهد و سعی در تبیین و معرفی اتفاقات، آنطور که



هادی حجازی‌فر، از جمله بازیگرانی است که در این فیلم نقش آفرینی کرده و سال قبل نیز در فیلم «ماجرای نیمروز» به خوبی از پس نقش خود برآمده است. بابک حمیدیان نیز از جمله بازیگران اصلی این فیلم است که بعد از فیلم بادبگارد دومین همکاری پیاپی خود را با ابراهیم حاتمی کیا تجربه می‌کند.

در بوقت شام، تمامی بازیگران، مسلط به دو زبان عربی و انگلیسی هستند و همین موضوع، باعث متفاوت شدن برای بیننده و ضمناً سخت‌تر شدن بیان دیالوگ‌ها برای بازیگران شده است. البته عدم تسلط بازیگران ایرانی به لهجه‌ی عربی (شامی) از جمله نواقص این روش است. که ممکن است از نظر عده‌ای این عدم تسلط، طبیعی بنظر برسد.

کارن همایونفر سازنده موسیقی این فیلم نظرش را این گونه بیان کرده است: «با ابراهیم حاتمی‌کیا ی عزیزم، روزهای سخت و دشوار آماده‌سازی فیلمی که بی شک بزرگترین و پیچیده‌ترین و بی پرواترین تولید سینمایی ایران است. نفس‌ها را حبس کنید. امیدوارم پنجمین همکاری‌مان سینمای جدی ایران را سیراب کند. هنگام ساخت بادبگارد گفته بودم با ساخت‌یافته‌ترین ساخته‌ی او مواجه هستیم. اکنون بی‌اغراق می‌گویم با نفس‌گیرترین فیلم سینمای ایران که با گروه سوپر حرفه‌ایش کم از تولیدات هالیوود ندارد. سخت‌ترین موسیقی که کار کردیم مونتاژ و صدای فوق‌العاده و

گروه بازیگران ایرانی و غیرایرانی عالی و جلوه‌های ویژه و میدانی و قصه‌ای که تماماً واقعی، مستند و نفس‌گیر

است. فیلم این روزهاست و دغدغه‌های امروز ما... فیلمی فراتر از مرزهای جغرافیایی ایران و منطقه‌ی پرتلهاب ما.» (۱)

حاتمی‌کیا با خلق این فیلم موفق شده است

که فضای واقعی دفاع رزمندگان در برابر داعش را به تصویر بکشد؛ بطوریکه جو حاکم بر آن فضا عمیقاً به مخاطب منتقل شود و احساسات او را برانگیزد؛ چراکه بیننده خود را به جای تک‌تک عناصر فیلم تصور کرده و برای یافتن راه چاره‌ای برای خلاصی از یک مهلکه، تلاش می‌کند.

آثار حاتمی‌کیا همواره دارای جهت‌گیری مشخص و دقیق است. بطوریکه دقیقا می‌توان از روی آثار ساخته شده‌ی وی، به خط فکری‌اش پی برد. بنابراین مخاطبان آثار او همواره از طیف مشخصی از مردم هستند. که البته گاهی هم، مانند تجربه‌ی بوقت شام، قوت و اثرگذاری فیلم، باعث جذب عده‌ای از طیف مقابل می‌شود؛ و این می‌تواند بزرگ‌ترین هنر یک فیلم‌ساز باشد.

**در به وقت شام، تمامی بازیگران، مسلط به دو زبان عربی و انگلیسی هستند و همین موضوع، باعث متفاوت شدن فیلم برای بیننده و ضمناً سخت‌تر شدن بیان دیالوگ‌ها برای بازیگران شده است.**

سال‌هاست که از شکل‌گیری پدیده‌ی داعش می‌گذرد و کشور ما نتوانسته‌است در عرصه‌ی فرهنگی و سینمایی، دستاوردی در این زمینه ارائه دهد. حتی تا قبل از ساخت فیلم بوقت شام، اساساً تلاشی برای ثبت رشادت‌ها و جوانمردی‌های جوانان غیور وطنمان صورت نگرفته بود. امید است که ساخت این فیلم، آغازی برای ارائه‌ی افکار و اندیشه‌های تمدن اسلامی در سطح جهان باشد و

هنرمندان ما بیش از پیش در ساخت آثاری از این دست، تلاش کنند. چراکه جهان اسلام دارای شخصیت‌ها و بزرگ‌مردانی است که معمولاً در حد نامی باقی مانده‌اند و هیچ تلاشی در جهت معرفی سیره‌ی زندگی و احوال آنها نشده است. حال آنکه بهترین ابزار برای گسترش یک فرهنگ، استفاده از نموده‌های تصویری همچون فیلم و سریال است و این عرصه می‌تواند بیشترین ظرفیت را برای اشاعه‌ی آرمان‌ها و اهداف در خود جای دهد.

منبع:

(۱) سایت سلام سینما، (آخرین بازنگری: ۱۰ خرداد ۹۷).

[salamcinama.ir/news/65740](http://salamcinama.ir/news/65740)





## • داستا شکل گیری نهضت ملی شدن صنعت نفت



پرستو بهبهانی  
کارشناسی علوم تربیتی  
پردیس فاطمه الزهرا اصفهان

نخست وزیر صادر کردند و تشکیل دولت او را شبه کودتا نامیدند؛ که این موضوع سبب افزایش فزاینده آگاهی مردم نسبت به سیاست های استعماری دولت انگلستان در قبال مسائل نفتی ایران شد.

نمایندگان اقلیت مجلس این بار طرح ملی شدن صنعت نفت را به مجلس ارائه کردند؛ اما به دلیل کمبود امضا این طرح در مجلس مطرح نشد؛ در این هنگام رزم آرا نیز برای جلوگیری از این اقدام به طور محرمانه وارد مذاکره با انگلستان شد و ملی کردن صنعت نفت را بزرگترین خیانت برشمرد؛ در این هنگام مردم به دلیل اقدامات ناپسند رزم آرا اعتراضات و گردهمایی های متعددی را برگزار کردند اما قدرت رزم آرا سبب بی نتیجه ماندن اعتراضات شد؛ سرانجام خلیل طهماسبی از اعضا برجسته فداییان اسلام رزم آرا را به قتل رساند و انگلستان نیز که مهره قدرتمند خود را ازدست داده بود؛ کشته شدن رزم آرا را یک فاجعه نامید؛ در نتیجه تمام این تحولات بهای سهام شرکت نفت انگلستان به سرعت تنزل کرد و فردای آن روز یعنی ۱۷ اسفندماه ۱۳۲۹ کمسیون نفت مجلس پیشنهاد ملی کردن نفت را تصویب کرد؛ طرح ملی شدن صنعت نفت ایران در ۲۴ اسفندماه ۱۳۲۹ در مجلس به تصویب رسید و شادی و جشن سراسر ایران را فراگرفت و ۵ روز بعد در ۲۹ اسفندماه مجلس سنا همان مصوبه را تأیید و شاه نیز آن را امضا کرد.

در اقلیت قرار داشت اما هنوز از محبوبیت برخوردار بود. این جبهه یک فراکسیون هشت نفره تشکیل داده بود که هدف آن مخالفت با قرارداد الحاقی (گس-گلشائیان) بود؛ در همین زمان آیت الله کاشانی بعد از حدود یک سال تبعید در میان مردم با استقبال باشکوه به ایران بازگشت و روح تازه ای به مبارزات ضد استعماری دمید و به دلیل

...در همین زمان آیت الله کاشانی بعد از حدود یک سال تبعید در میان مردم با استقبال باشکوه به ایران بازگشت و روح تازه ای به مبارزات ضد استعماری دمید و به دلیل محبوبیت زیادی که در میان مردم برخوردار بود به حمایت از دکتر مصدق پرداخت و در نتیجه موجب پیوستن مردم به مبارزات ضد استعماری شد.

محبوبیت زیادی که در میان مردم برخوردار بود به حمایت از دکتر مصدق پرداخت و در نتیجه موجب پیوستن مردم به مبارزات ضد استعماری شد؛ سرانجام بار دیگر با پشتیبانی مردم از تصویب لایحه قرارداد الحاقی خودداری کردند؛ در نتیجه دولت منصور به طور غیرمنتظره ای استعفا کرد و رزم آرا به نخست وزیری منصوب شد. باروی کار آمدن دولت رزم آرا که مورد حمایت انگلستان و آمریکا بود اتحاد نیروهای مذهبی و ملی افزایش یافت و آیت الله کاشانی و جبهه ملی اعلامیه ای علیه

تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در روز ۲۹ اسفندماه یکی از نقاط عطف تاریخ مبارزاتی ملت ایران برای کسب حق خود و بریدن دست بیگانگان از منابع و سرمایه های می باشد. کشور ایران به دلیل دارا بودن ثروت های فراوان خدادادی همواره مورد طمع ابرقدرت های شرق و غرب بوده و لحظه ای از زیاده خواهی این قدرت ها در امان نبوده است. بر همین مبنا دولت انگلستان که از محصول نفت ایران و سایر کشورهای خاورمیانه درآمد به سزایی کسب می کرد، نماینده خود نوبل گس را در چند مرحله برای انجام مذاکرات نفتی به ایران فرستاد. او سرانجام در سال ۱۳۲۸ پس از مذاکرات مفصل با گلشائیان وزیر دارایی، قرارداد الحاقی به قرار داد ۱۹۳۳ ایران و انگلستان که به قرار داد (گس-گلشائیان) معروف شد امضا کرد. محمدساعتد مراغه ای که قول داده بود قرارداد الحاقی را به تصویب برساند آن را به مجلس برد و برخلاف تصور نمایندگان مجلس به لایحه مذکور رأی ندادند؛ این موضوع و همچنین آگاهی مردم از ماهیت استعماری قراردادهای قبلی زمینه را برای مخالفت های بعدی و تلاش برای ملی کردن صنعت نفت ایران فراهم کرد. دولت ساعد به دلیل این شکست استعفا کرد و دوماه بعد از تشکیل مجلس شانزدهم علی منصور به نخست وزیری منصوب گشت و او نیز مجدداً لایحه قرارداد الحاقی را به مجلس ارائه کرد.

جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق که در سال ۱۳۲۸ تأسیس شد، در مجلس



مصاحبه‌گر: فاطمه مطلبی،  
کارشناسی علوم تربیتی،  
پردیس فاطمه الزهرا  
اصفهان

## • مصاحبه با جناب آقای دکتر میرهادی

مصاحبه با اساتید یکی از پایه های ثابت این نشریه جهت بیشتر آشنا کردن شما با اساتید و افراد موفق می باشد. این بار برای مصاحبه به سراغ جناب آقای دکتر میرهادی رفتیم که گفتگوی ما با این استاد گرامی را در ذیل می خوانید:

با هم رقابت کنند؛ اما آن روز یک بچه‌ی ۱۲-۱۰ ساله این درس را به من داد که بهتر است ما بیشتر با هم رفاقت کنیم به جای رقابت. من نهایتاً به خود آن دانش آموز نمره ۲۰ دادم و به دوست او هم نمره بهتری دادم تا راضی شود.

### به نظر شما عیوب و محاسن شغل معلمی چیست؟

- اگر کسی واقعاً این شغل را دوست داشته باشد به نظر من عیب مهمی ندارد؛ یعنی شاید بزرگترین مشکلی که معلمان دارند این باشد که با مشکل اداره کلاس مواجه می شوند و نمی توانند کلاس را به خوبی اداره کنند. این اتفاق ممکن است خیلی از معلمان را اذیت کند و جزء عیوب این شغل باشد. چون کسی که وارد این شغل می شود باید هم حوصله داشته باشد و هم بتواند به خوبی از این مشکلات بگذرد. اعتقاد خود من این است که اگر معلمی به کارش علاقمند باشد، حتی همین مشکلات اداره کلاس باعث می شود که این معلم هر روز قوی تر شود. چون مجبور است برای آن راه حل پیدا کند و همین باعث قوی تر شدن او می گردد؛ به شرطی که به این مشکلات به عنوان مسائلی که باید حل شوند نگاه کند، نه به عنوان نمونه هایی از بی کفایتی خودش و مثلاً احساس کند که من نمی توانم کاری انجام دهم. اگر معلم، اعتماد به نفس و احساس کفایت نداشته باشد، بزرگترین عیب این شغل آن خواهد شد که هر روز آسیب روحی می بیند. بخشی از این شغل که واقعاً برای من حسن است این است که در معلمی، انسان هیچ وقت دچار تکرار نمی شود و هر روز که سر کلاس می رود موقعیت برایش جدید است، شرایط جدید است؛ یعنی یک شغل زنده، پر چالش و پر تحرک است که اگر انسان خودش را با چنین شرایطی وفق دهد هیچ وقت دچار خستگی نمی شود.

### مهم ترین تجربه و یا تجاربی که باعث شده شما در تدریستان موفق باشید، چه بوده است؟

- من بر اثر تجربه چند نکته را یاد گرفته ام و مبنای تئوری هم آن را تایید می کند. یکی از این تجربه ها این است که

### وقت بخیر؛ لطفاً خود را معرفی بفرمایید و در رابطه با رزومه تحصیلی خود کمی توضیح دهید.

- با عرض سلام خدمت شما؛ من متولد سال ۱۳۴۱ در اصفهان هستم و تمام مقاطع تحصیلی خود را در شهر اصفهان گذرانده ام. مدرک لیسانس خود را در سال ۱۳۶۸ در رشته «علوم تربیتی» و مدرک فوق لیسانس خود را در سال ۱۳۷۲ در رشته «برنامه ریزی آموزشی» و دکتری خود را در سال ۱۳۹۶ در رشته فلسفه تعلیم و تربیت گرفتم. از سال ۱۳۶۰ وارد آموزش و پرورش شدم و با این حساب اکنون ۳۶ سال سابقه کار دارم. در این سال های خدمت، چندین سال در دوره ابتدایی، تقریباً هفت الی هشت سال در دوره راهنمایی یا متوسطه اول فعلی، و دو الی سه سال در دبیرستان یا متوسطه دوم فعلی دبیر بوده و باقی این سال ها را در مراکز ضمن خدمت و دانشگاه های فرهنگیان و مراکز تربیت معلم سابق مشغول تدریس بوده ام. دروسی که اکنون در دانشگاه ها تدریس می کنم، دروس تربیتی از قبیل فلسفه تعلیم و تربیت، روش تدریس و دروس حوزه علوم تربیتی است.

### بهترین خاطره شما از دوران تدریستان چه بوده است؟

- خاطرات دوران تدریس زیاد است. مثلاً من در مدارس با دانش آموزان بوده ام، در دانشگاه با دانشجویان بوده ام؛ ولی اگر بخواهم از دوران مدرسه بگویم که بیشتر با کار شما در ارتباط باشد، باید بگویم که من در یک روستا در مدرسه راهنمایی تدریس می کردم. یک روز از بچه ها امتحان گرفتم و بعد از اینکه برگه های بچه ها را دادم تا نمراتشان را ببینند، یکی از دانش آموزان -که دانش آموز زرنگی بود و جثه کوچکی هم داشت و هنوز هم قد و قواره او در ذهنم هست- آمد و به من گفت که: «نمره من ۱۸ شده و نمره دوستم که کنار می نشیند و خیلی با هم دوست هستیم ۸ شده است. امکان دارد شما ۳ نمره از من کم کنید و به من ۱۵ بدهید و ۳ نمره به دوستم اضافه کنید که حداقل نمره او ۱۱ بشود؟» چون دوستش ناراحت بود. من خیلی تحت تاثیر قرار گرفتم و با خودم گفتم که ما معلمان دائماً در مدارس بچه ها را تشویق می کنیم که

**بهترین خبری که تا امروز شنیده‌اید چه بوده است؟**

- بهترین خبر از نظر من، مژده‌ی پدر شدنم بود.

**چه کاری است، که اگر شما به عقب برگردید، آن را انجام می‌دهید؟**

- الان فکر می‌کنم که می‌توانستم خیلی بهتر و بیشتر از وقت خود استفاده کنم اما ظاهراً بیشتر آدم‌ها همین‌گونه هستند و وقتی به سنین بالاتر می‌رسند احساس می‌کنند که فرصت‌ها و اوقاتی را از دست داده‌اند. به نظرم اگر امکان داشت برگردم، جدی‌تر کار می‌کردم. مثلاً در حوزه کار خودم و در مطالعه و تألیف، احساس می‌کنم خیلی بیشتر می‌توانستم بهره ببرم و اوقاتم را جدی‌تر برنامه‌ریزی کنم. حتی در پیشرفت‌های شغلی یا پیشرفت‌های علمی، می‌توانستم قدم‌های جدی‌تری بردارم و الان کمی حسرت همین را می‌خورم. نکته دیگر آن که شاید برای ادامه تحصیل مخصوصاً دوره دکتری، زودتر اقدام می‌کردم؛ چون بین گرفتن مدرک فوق لیسانس و دکتری بیست سال فاصله افتاد و الان فکر می‌کنم که اگر زودتر این کار را انجام داده بودم خیلی بهتر بود.

**اگر قرار باشد که یکی از آرزو و خواسته‌های شما برآورده شود، چه می‌خواهید؟**

- در حوزه شخصی می‌توانم بگویم که دلم می‌خواست همسرم الان کنارم بود. از نظر شغلی نیز آرزویی ندارم و الحمدلله فکر می‌کنم در مسیری قرار گرفته‌ام که چیزهایی که می‌خواستم را به لطف خدا به دست آورده‌ام.

**اگر بخواهید کسی را به کتابخوانی دعوت کنید، به او چه می‌گویید؟**

- من می‌توانم به او بگویم که یکی از کارهایی که فقط «انسان‌ها» می‌توانند انجام دهند، مطالعه است. در مقایسه با خیلی از کارها که هم ما می‌توانیم انجام دهیم و هم موجودات دیگر، یکی از کارهایی که مختص انسان‌هاست مطالعه است و ما باید با این مسیر انسانی خیلی جدی برخورد کنیم.

**شما بیشتر در چه حوزه‌ای کتاب می‌خوانید؟**

- اول فلسفه، و بعد تعلیم و تربیت.

به نیازهای عاطفی کسانی که با آن‌ها کلاس دارم توجه کنم و این خیلی کمک می‌کند که ما با هم همدل شویم. بنابر این، بخش مهمی از دغدغه‌ها و نگرانی‌هایی که معلم برای اداره کلاس دارد با همین همدلی کاملاً برطرف می‌شود. این یک نکته مهم است. نکته دیگری که بر اثر تجربه به دست آوردم این است که دانشجو باید سر کلاس فعالیت فکری و ذهنی داشته باشد. به همین خاطر من خودم را مقتید می‌دانم که حتماً فعالیت‌هایی را تدارک بینم برای اینکه دانشجویان به غیر از آنچه که از من می‌شنوند، یک فعالیت ذهنی و فکری هم خودشان انجام دهند و من از این کار نتایج بسیار خوبی گرفته‌ام. نکته دیگر آن که به نظر من در دانشگاه، احترام به دانشجو یکی از مهمترین عواملی است که بر نفوذ استاد در دانشجویان موثر است. پس به طور کلی، فعالیت، همدلی و احترام در این شغل بسیار مهم است.

**آیا همین موارد نام برده برای تدریس موفق در مدارس هم موثرند؟**

- به نظر من در مدرسه، فعالیت مهم‌تر است؛ به این معنا که دانش‌آموزان در کلاس فعالیتی را انجام دهند. مثلاً درباره چیزی فکر کنند و چیزی بنویسند؛ فکر کنند و چیزی بگویند و یا مثلاً روی بخشی از متن کتاب فکر کنند و راجع به آن صحبت کنند؛ یعنی هر فعالیتی که برای مدتی کوتاه- مسئولیت‌یادگیری از طریق صحبت معلم را به خود دانش‌آموزان منتقل کند. در هر پایه‌ای و در هر درسی می‌توانیم فهرست خیلی خوب و قابل توجهی از این فعالیت‌ها تهیه کنیم. البته من فکر می‌کنم الان در کتاب‌های درسی مدارس، این فعالیت‌ها پیش‌بینی شده و اگر معلم به این فعالیت‌ها توجه کرده، آنها را اجرا کند و در خوب اجرا کردن آن‌ها همت به خرج دهد، به بخش مهمی از تدریس خوب دست یافته است. مثلاً اگر در کتاب درسی، در وسط درس، کادری قرار داده شده و سوالی مطرح کرده و خواسته که دانش‌آموزان مشورت کنند و پاسخ بدهند، معلم واقعاً این را اجرا کند. البته به نظر من در مدارس، نکته‌ای که خیلی به تدریس کمک می‌کند «جدیت» است. معلم باید جدی باشد؛ جدی به این معنا که با اطمینان و با اعتماد به نفس، به فعالیت‌هایی که مزاحم آموزش او هستند اجازه بروز ندهد.

**جمله‌ای که از یک استاد به یاد دارید و برای شما تاثیرگذار بوده، چیست؟**

- یادم می‌آید که در مرکز تربیت معلم دانشجو بودم و یکی از اساتید از من پرسیدند که برای چه به تربیت معلم آمده‌ام. من گفتم هم برای رضای خدا آمده‌ام، هم برای کمک به مردم و هم برای اینکه بچه‌های مردم را تربیت کنم. بعد ایشان خیلی محکم و قاطع به من گفتند که فقط برای رضای خدا کار کن. وقتی برای رضای خدا کار کنی، بقیه چیزها هم جزء همان است.





باشند. اما به طور کلی از فساد های اخلاقی بدم می آید که همین هم به نظر من یک ضعف است.

## تا به حال در زندگی تان عاشق شده اید؟

- بله. من به خاطر دارم که دانشجوی تربیت معلم بودم و تصمیم گرفتم ازدواج کنم و همسرم را هم خودم انتخاب کرده بودم، حتی از سنین پایین تر از دانشجویی ایشان را انتخاب کرده بودم. با مادرم صحبت کردم که به خواستگاری بروند و مادرم در ابتدا مخالفت می کردند به این دلیل که من درآمدی نداشتم و دانشجو بودم. من از این بابت نگران بودم که شاید دیر بشود و نتوانم این ازدواج را سامان بدهم. بالاخره مادرم قبول کردند و خوشبختانه خانواده همسرم هم موافقت کردند و خدا را شکر می کنم که تقریباً سی و دو، سه سال یک زندگی خیلی خوب با یکی از بهترین کسانی که می توانستم به عنوان همسر تصور کنم، داشتم. شاید اگر بخواهم به دلخوشی ها و لذت های یک زندگی اشاره کنم، اکثر آن مربوط به وقت هایی بوده که همراه با همسرم بودم.

## شما خوشبختی را چگونه معنا می کنید؟ و به نظر

### شما، ما چگونه می توانیم خوشبخت باشیم؟

- به نظر من خوشبختی یعنی عاقبت به خیری. مهم ترین عاملی که می تواند ما را به خوشبختی برساند این است که حرف کسانی که دلسوز ما هستند را گوش کنیم. اولین و مهمترین این افراد، خداوند تبارک و تعالی و پیامبر (ص) و اهل بیت هستند و بعد از آن آدم های خوب، قابل اعتماد و متدین و دلسوزی که می توانند قدم به قدم به ما بگویند که در هر موقعیت انجام چه کاری به صلاح ماست. اگر این موضوع را بپذیریم که آنها دلسوز ما هستند و سعادت ما را بهتر می دانند، حتی در زمانی که درک درستی از یک مسئله نداریم حرف آن ها را گوش خواهیم کرد.

## لطف کنید برای سال جدید یک جمله به ما عیدی

### بد هید.

- اگر مخاطب، دانشجو های همین دانشگاه و یا به طور کلی خانم ها باشند می گویم که: اگر شاغل هستید، شغلتان باید در خدمت نقش همسری و مادریتان باشد؛ و یا حداقل مزاحم نقش همسری و مادری شما نباشد. اگر روزی با این شرایط مواجه شدید که شغلتان مزاحم نقش همسری و مادری شماست، انشا... آنقدر عاقل باشید که نقش همسری و مادری را انتخاب کنید.

و اگر مخاطب همه مردم باشند، می گویم که: با صمیمیت با هم زندگی کنید، به هم اعتماد کنید و دست یکدیگر را در زندگی بگیرید.

و اگر مخاطب همه معلمان باشند، می گویم که: هیچ وقت برای اینکه شاغل باشید، معلم نباشید. برای اینکه کمک کنید که بچه های مردم زندگی خوبی داشته باشند، معلم باشید و این کار را هم به خاطر اینکه خدا دوست دارد انجام دهید.

من یکی از دانشجویان شما بوده ام. سر کلاس های شما حاضر شده و شاهد جذابیت ویژه کلاس های شما بوده ام. علت جذابیت کلاس های خود را چه می دانید؟

- می توانم بگویم علت، آن است که خود من هم از این که سر کلاس هستم لذت می برم. دلیل این لذت بردن هم آن است که فکر می کنم ما یک فعالیت جدی و قشنگ انسانی داریم و آن هم تبادل افکار، تبادل دغدغه ها و باور های ماست و این تبادل چیزی است که سرنوشت ما را می سازد. ولی به طور خلاصه می توانم بگویم من خودم از تدریس لذت می برم و فکر می کنم بخشی از این لذت و این احساس به دانشجو هم منتقل می شود.

## از کدام یک از اخلاق های دیگران خوشتان نمی آید؟

- شاید برای شما و یا کسانی که این مصاحبه را می خوانند عجیب باشد ولی من می توانم بگویم تقریباً از رفتار هیچ کس بدم نمی آید؛ حتی اگر رفتارشان رفتار درستی نباشد. دلیل آن هم این است که من فکر می کنم کسی که رفتار غلطی را انجام می دهد در واقع دچار یک فقر شخصیتی و فکری است که این کار را انجام می دهد و چنین فردی مانند کسی است که فقر اقتصادی دارد و ما دلمان برای او میسوزد؛ نه این که از او بدمان بیاید! برای او غصه می خوریم که چرا او فقیر است. بعضی از افراد نیز از نظر شخصیتی فقیر هستند. من اگر با چنین آدم هایی برخورد داشته باشم فقط دلم برای آن ها می سوزد که چرا فقیر هستند و معمولاً هم به همین دلیل از رفتار غلط دیگران - حتی نسبت به خودم - ناراحت و اذیت نمی شوم و سعی می کنم حتی اگر بتوانم به این افراد کمک کنم که رفتار درست تری داشته





حمیده احسانی  
کارشناسی زبان انگلیسی  
پردیس فاطمه الزهرا اصفهان



## ● Nowruz customs & traditions

Nowruz is one of the oldest and most cherished festivities celebrated for at least 3,000

years. Nowruz is a messenger of peace, friendship, benevolence for the humankind and admiration for the nature not only for Iranians, but for several nations and tribes who adorn this ancient festivity and celebrate it. Today the festival of Nowruz is celebrated in Iran, Iraq, India, Afghanistan, Tajikistan, Uzbekistan, Azerbaijan, Kazakhstan, and Kyrgyzstan.

\* saman: a thick, sweet pudding made from wheat germ, symbolizing affluence

\* senjed: dried fruit of the lotus tree, symbolizing love

\* sir: garlic, symbolizing medicine

\* sib: apples, symbolizing health and beauty

\* somaq: sumac berries, symbolizing sunrise

\* serkeh: vinegar, symbolizing age and patience.

A traditional dinner for Norooz often includes fish, which



The traditional herald of the Nowruz season is called Haji Pirooz, or Hadji Firuz. He symbolizes the rebirth of the Sumerian god of sacrifice. Wearing black make up and a red costume, Haji Pirooz sings and dances through the streets with tambourines and trumpets spreading good cheer and the news of the coming New Year.

A traditional ceremonial table display is set up called the *sofreh-ye haft-sinn* ("cloth of seven dishes"). The table is set with different things (food).

The seven traditional foods are:

\* sabzeh: lentil, barley or wheat sprouts growing in a dish, symbolizing renewal



represent abundance.

After 13 days, Sizdeh Bedar is celebrated. On the thirteenth day of the New Year, Iranians leave their houses to join nature and picnic outdoors, as part of the Sizdebedar ceremony. On the day of Sizdah bedar, the greenery grown for the Haft Seen setting is thrown away, particularly into a running water. It is also customary for young single people, especially young girls, to tie the leaves of the greenery before discarding it, expressing a wish.





حمیدرضا عابدی  
کارشناسی علوم تربیتی  
پردیس شهید آیت نجف آباد

## • بی توجهی به رنگ هنر در مدارس کشورمان

یکی از آفت های آموزش و پرورش کشورما، تقلید است. چراکه از سالیان دور تا کنون موضوعات انشای ما را تابستان خود را چگونه گذراندید و علم بهتر است یا ثروت تشکیل می دهد. در کنار این نادیده گرفتن ها، رنگ هنر بیش از تمام رنگ ها مظلوم واقع شده است. رنگی که به یک دفتر نقاشی چهل برگ و کوه و رودی که درست از وسط آن عبور می کند و به

دل چمن های پایین برگه می ریزد خلاصه می شود. تفاوت خلاقیت بچه ها در این رنگ تنها در تعداد مدارنگی های آن هاست که از بسته ی ۱۲ رنگ به بسته های تشکیل ۲۴ رنگ ارتقا پیدا کرده باشد. لوازم التحریری که شاید آرزوی بعضی از دانش آموزان کلاس باشد و بارها در دلشان بگویند که چرا او هم مثل بغل دستی اش مدارنگی ۲۴ رنگ ندارد.

در واقع رنگ هنر نقطه ی عطف ایده های خلاقانه ی بچه هاست و می توان هنر را مکمل آموزش خیلی از مبحث های کتاب های درسی قرار داد. فعالیت هایی که می تواند رنگ هنر را به یکی از بانشاط ترین رنگ های مدرسه مبدل کند عبارتند از:

### (۳) خوش نویسی

به دلیل تغییراتی که در نحوه ی نوشتن کلمات از پایه ی اول ابتدایی در دانش آموزان صورت گرفته و تعداد زیادی از معلمان اعتقاد دارند که کنار رفتن تخته ی سیاه به خط بچه ها ضربه ی بزرگی را وارد کرده است، وظیفه ی هر معلمی است که در ماه چند جلسه با دانش آموزان آموزش خط را کار کند و در ارائه ی بازخورد آن جدی و سخت گیر باشد. چراکه داشتن خطی زیبا در درس هایی چون: املا، انشا و تمرین ها و امتحاناتی که می دهند بسیار یاری دهنده است.

### (۴) بازی

تنها عاملی که آموزش دروس را برای دانش آموزان دلچسب می کند، انجام بازی های مختلف است. بازی جدای از اینکه به یادگیری دروس کمک می کند، کلاس را نیز از حالت یک نواختی و کسلی بیرون می آورد. پس انجام بازی های فکری و مرتبط با سنین پایه های مختلف ابتدایی در رنگ هنر می تواند یکی از راه های تقویت قوه ی تفکر و ایجاد حس شادابی و نشاط در بچه ها شود.

### (۵) نقاشی و رنگ آمیزی

در نهایت مهمترین قسمت رنگ هنر، نقاشی و رنگ آمیزی است که می توان با دادن موضوعات و الگوهای مختلف تابوی نقاشی های تکراری را شکست و روند نقاشی های بچه هارا به سمت ایده های ابتکاری آن ها سوق داد. به عنوان مثال از دانش آموزان بخواهیم که یک کتاب داستان در خانه بخوانند یا برایشان در کلاس بخوانیم و موضوع را به برداشت آن ها از کتابی که خوانده اند یا خوانده ایم نسبت بدهیم تا هر دانش آموز بنا به آنچه از کتاب فهمیده نقاشی خودش را بکشد. اگر می خواهیم دانش آموزان کشورمان خلاق بار بیایند ابتدا باید از خودمان شروع کنیم و به دنبال روش های ابتکاری در تمامی دروس علل الخصوص رنگ هنر باشیم.

### (۱) کاردستی

انجام کاردستی به صورتی که با استفاده از ایده های ابتکاری دانش آموزان انجام شود یا مرتبط با یکی از مباحث درسی باشد

به عنوان مثال درس دوم علوم پایه ی ششم در رابطه با بازیافت است که می تواند با رنگ هنر و قسمت کاردستی آن ترکیب شود و از دانش آموزان بخواهیم تا با وسایل دورریختنی اعم از کاغذ یا بطری های یک بار مصرف کاردستی های خلاقانه بسازند.

### (۲) اجرای نمایش و یا سرود

معلم می تواند از حکایت های کتاب فارسی بخوانیم استفاده کند و با تقسیم بندی بچه ها در گروه های مختلف از آن ها بخواهد که این قسمت از کتاب را به صورت نمایش اجرا کنند. درضمن شعرهایی که در کتاب به صورت حفظی معرفی شده اند نیز می تواند به عنوان گروه های سرود در کلاس اجرا شود. به عنوان جذاب تر کردن نمایش ها و سرودها، معلم می تواند از کار گروه ها فیلم برداری کند یا حتی این وظیفه را به





# بَلِّغِ الْإِسْلَامَ يَا بَنَیْ أَحْمَدَ سَبیلُ مُتَلَقًی

ای پسر پیغمبر؛ آیاراهی  
به سوی تو هست  
که تو را ملاقات کنم؟

(فرازی از دعای ندبه)